

مواجهه‌ آناکساگوراس با پارمنیدس تحلیلی انتقادی بر نظریه تداوم و بسط

قاسم پورحسن^۱، زهرا حاجی شاه‌کرم^۲، پدرام پورحسن^۳

چکیده

پرسش مهم درباب مواجهه، معنای سه‌گانه تفسیری، بسط و گسترش ایده و تقابل است. آیا نظام فلسفی آناکساگوراس را باید در برابر فلسفه پارمنیدس بشمار آورد یا در تداوم و شرح و تفسیر آن؟ تعابیر و پاره‌نوشته‌ها نه حکایت از تقابل صرف دارند و نه استمرار و بسط، بلکه عمدتاً بر رویکرد تفسیری و حتی رهیافتی مستقل دلالت دارند. دیدگاه رایج اینست که آناکساگوراس نظریه خود را بر پس‌زمینه فلسفه یونانی و فیلسوفان پیشین پایه‌گذاری کرده و بطور خاص، تصور میشود که او میکوشد پاسخی به روایت پارمنیدس از ماهیت واقعیت ارائه دهد. پارمنیدس نخستین فیلسوف یونانی است که استدلال میکند هر چیزی که بشیوه‌ی بنیادین وجود دارد، نه میتواند بوجود آید و نه معدوم گردد. رویکرد و مفاهیم و تعابیر آناکساگوراس نشان میدهد که وی این ایده را در نظام خود گنجانده است. با این‌وصف، میتوان گفت فلسفه آناکساگوراس بنوعی در نسبت

۸۱

۱. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ pourhasan@atu.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران؛
za.hajishahkaram@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران؛
pedrampourhasanpedrampourhasan@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1404.16.2.7.3

با فلسفه پارمنیدس شکل گرفت، گرچه صرفاً تداوم یا بسط آن نیست. در نوشتار حاضر کوشش خواهد شد دیدگاه‌های مختلف پژوهشگران در باب نسبت فکری آناکساگوراس با پارمنیدس مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد تا روشن گردد که برخلاف تصور غالب، آناکساگوراس صرفاً تداوم اندیشه پارمنیدس نبوده و در حیطه‌هایی از او جدا شده و حتی در سه موضوع کیهان‌شناسی ایجابی، مونیسم عددی و غایت، رویکردی مستقل در پیش گرفته است. منابع تاریخی و شواهد تفسیری نشان می‌دهند که آناکساگوراس در مواجهه با پارمنیدس، عمدتاً رویکردی متفاوت و تقابلی داشت.

کلیدواژگان: روایت، ماهیت واقعیت، پارمنیدس، آناکساگوراس، توافق و تخالف.

* * *

مقدمه

بسیاری از محققان، فلسفه آناکساگوراس را بنوعی پاسخ به پارمنیدس دانسته و معتقدند احتمالاً آناکساگوراس نظریه فیزیکی خود را در تقابل با مونیسم عددی پارمنیدس پیش برده است. شاید بتوان دلیلش را آن دانست که آناکساگوراس، تفسیر پارمنیدس از جهان و هستی را ناپسندیده می‌دانست، بنابراین قصد داشت نظریه‌یی ایجاد کند که با تفسیر مونیستی (که البته گاهی نیز به پارمنیدس نسبت داده میشود) هماهنگ باشد (Sisko, 2010: p. 432). در واقع، در پاسخ به ادعاهای پارمنیدس در باب وجود ثبات و عدم امکان تغییر بود که آناکساگوراس مفهوم روح یا نوس^۱ را مطرح کرد (Curd, 2011: B12). شاید بتوان گفت نوس تعبیری دیگر از مفهوم آشه در آیین زرتشتی است که بر نظم یا روح کیهانی دلالت داشت. نوس دقیقاً نزد آناکساگوراس، یک نیروی نظم‌دهنده است که دارای قدرت ایجاد جنبش در تمامی موجودات بوده (گرچه ذات خودش بیحرکت است) و متمایزکننده ترکیبهای متشابه می‌باشد.

۸۲

1. Nous



بازخوانی صحیح اندیشه‌های آناکساگوراس بطور خاص درباب نوس، روشن میسازد که وی دو غرض اساسی از طرح آن داشته است؛ نخست، پاسخ و واکنش به آراء فیلسوفان پیشین در سنت یونانی، بویژه دیدگاه پارمنیدس و بازسازی آنها، دوم، عرضه بنیانی برای تفسیر جهان بر مبنای عقل که بتعبیر ارسطو، پیش از آن چندان مورد التفات واقع نشده بود. وی ابتدا میکوشد میان نظریات گوناگون پیشین، سازگاری ایجاد کرده و راه‌حلی در تبیین پدیدارها ارائه نماید، بهمین سبب به ارزیابی و سنجش نظریه پارمنیدس پرداخته و در پرتو تفسیری متفاوت، تلاش دارد آن را براساس ایده خود مورد واسازی قرار دهد؛ گرچه برخی از محققان، همچون گراهام، در دستاورد دوم او، یعنی تبیین ایده «عقل» برای تبیین صحیحتر جهان، تحت تأثیر نقدهای سقراطی، تردید روا داشته و معتقدند نوس، جنبه هستی‌شناسانه نداشته و نمیتواند چندان اصیل تلقی شود (Graham, 1999: p. 168).

با این وصف، مواجهه آناکساگوراس با پارمنیدس را میتوان در فهمی جدید و هرمنوتیکی، نوعی بازخوانی و در تعبیری دقیقتر، واسازی و هماهنگ‌ساختن ایده نوس با اندیشه‌های بظاهر طبیعت‌گرایانه پارمنیدس درباب عناصر نخستین تلقی کرد، کوششی که هایدگر در مقدمه کتاب هستی و زمان بخرج داده است. تفسیر پیشینیان از کوشش آناکساگوراس در خوانش پارمنیدس را باید در درون رویکرد تقابل قرار داد که نتیجه آن هم فهم نادرست بنیانهای هستی‌شناسانه پارمنیدس خواهد بود و هم تفسیر غیرمعتبر از مفهوم «نوس» در اندیشه آناکساگوراس. در این نوع بازخوانی، نه تنها اندیشه و کوشش آناکساگوراس علیه ایده پارمنیدس نیست، بلکه تأکید دارد که او درصدد بسط و تبیین بنیادین از فلسفه پارمنیدس است (Sisko, 2010: p. 436).

دو ایده بسط و تقابل، مهمترین رویکرد درباب بازخوانی یا رویارویی آناکساگوراس با فلسفه پارمنیدس محسوب میشوند. عبارات و ارزیابیها یا دست‌کم قطعاتی که آناکساگوراس در تفسیر اندیشه‌های پارمنیدس بکار برده، دلالتی روشن بر نقد یا تقابل نداشته و میتوان آنها را عمدتاً رویکردی تفسیری بر دیدگاه پارمنیدس درباب واقعیات یا هستی عالم تلقی کرد؛ هرچند نمیتوان قاطعانه ادعا کرد که آناکساگوراس رویکرد پارمنیدس را کاملاً پذیرفته یا آنها را طرد و رد کرده است. بنظر میرسد آناکساگوراس اصول اساسی پارمنیدس را میپذیرد و فهم و رهیافت خود را بسط میدهد (Gallop, 1991: 28B1.29-30). بنیان هستی‌شناسانه

در تفسیر غیرستی) پارمنیدس بر ثبات موجودات با بن‌پاره‌های اشیاء استوار بود که بر اساس آن، هیچ موجودی از هیچ (خلق از عدم) تکوین نمی‌یابد؛ بنابراین هر ذاتی، اینهمان بوده و نمیتواند بیرون از ذات، مشتمل بر غیریت شده و محمولی که در مقام «وجودیافتن» یا تحقق ذات قرار میگیرد، تغییرناپذیر خواهد بود (Curd, 1988: pp. 75-83).

سرچشمه‌ها؛ نوس و ایده شرقی

آناکساگوراس (۴۲۸-۵۰۰ پ.م) در میان مردم مست، مردی هوشیار بنظر میرسید. او را شهروندی ایرانی میدانند که با سپاه ایران وارد آتن شده است. او نخستین فیلسوف پیشاسقراطی است که به آتن آمده (Bagnall et al., 2013: pp. 406-407) و بمدت سی سال آنجا اقامت گزید. او یک فیلسوف پیشاسقراطی مکتب چندگانه‌گرایی (Roisman, 2014) بشمار آمده و اولین فیلسوفی است که در جریان پدید آمدن عالم، مفهومی معنوی، یعنی عقل (نوس) را بکار برده و معتقد است نخستین علت گردش دورانی جهان، عقل است. گرچه بزعم برخی، از جمله سقراط و ارسطو، آناکساگوراس چندان این مفهوم را بمعنای حقیقی آن نکاویده است، با این حال، چنین دیدگاهی در میان یونانیان بیسابقه بود و بیشک بخشی از آموزه‌های شرقی-زرتشتی بحساب می‌آمد.

محقق بنام لئوناردو تاران در کتاب آکادمیک: افلاطون و فیلیپ اوپوسی تأکید دارد که کتاب قوانین سراسر، و بطور خاص فصل سیزدهم آن، متأثر از رویکرد شرقی-مغانی اوپوسی است (Taran, 1975: pp. 44-47). بسیاری از مستشرقانی که بدرستی درباب تأثیر اندیشه ایرانی-زرتشتی بر فلسفه یونانی تحقیقاتی انجام داده‌اند، تحت تأثیر مطالعات بنیادین ویندیشمن، اشگل، ماکس مولر، دارمستتر و هانری کربن درباره اندیشه‌های شرقی بوده‌اند. آنها تأثیرات نیرومند تفکر ایرانی و مغانی را بر آراء فیثاغورس، افلاطون و حتی ارسطو ارزیابی کرده و فلسفه یونانی را در تأثیری اساسی از مغان ایرانی و کلدانی بررسی نمودند (Chroust, 1980, pp. 342-357). فارابی در رساله آغاز ظهور فلسفه (ابن ابی‌اصیبه، ۱۹۶۵: ۲/ ۱۳۷-۱۳۴) توضیح میدهد که چگونه حکمت از شرق و ایران به حوزه کلدانی و بین‌النهرین وارد شده و از آنجا بسوی یونان رفته و شکوفا گردید و سپس از طریق اسکندریه، با شرق تعاملی دوباره داشته و در

جهان اسلام بالنده گردید (پورحسن، ۱۴۰۳: ۵۸-۵۵) و دو حوزه مرو و بغداد سهمی بسزا در بالنده ساختن دوباره آن داشتند (همو، ۱۴۰۰).

از دیدگاه متفکران، پژوهشگران و تاریخ‌نویسانی همچون پیتر گورمن، دوشن گیمن، گاتری، گاتلیب، ویل دورانت، استفان پانوسی و نیز لائرتیوس، هیپولیتوس، آریستوکسنوس، یامبلیخوس و بسیاری دیگر، تمدن ایرانی برتر از یونان بود. آنها تأکید دارند که فیثاغورس بیش از دیگران، از فکر ایرانی بهره‌مند شده است. وی بعنوان سفیر از طرف پولیکراتس (پادشاه ساموس) به مصر نزد آمازیس حاکم آن سرزمین رفت، اما سفر او مقارن با حمله کمبوجیه بود و وی بدست ایرانیان اسیر و به بابل آورده شد. فیثاغورس بمدت بیش از ده سال در میان مغان ایرانی بسر برد و با «زبراتاس»، مغ بزرگ، گفتگوهایی داشت. وی ثنویت، باور به دو اصل نور و ظلمت، نفس و مسئله تناسخ را از ایران و بابل فرا گرفت (Laertius, 1925: pp. 16-17).

دوشن گیمن در اثری با عنوان اورمزد و اهریمن: ماجرای دوگانه باوری در عهد باستان، بصراحت میگوید: از مسلمات تاریخی است که فیثاغورس به ایران سفر نموده و تفکر ایرانی را وارد فلسفه یونانی کرده است. اساساً آشنایی افلاطون با اندیشه‌های زرتشت که انکارناپذیر است، بواسطه فیثاغورس صورت گرفته که بازتاب آن را در کتاب قوانین افلاطون میبینیم. بدیهی است که افلاطون و یونان با نظریه‌های ایرانی آشنایی داشتند و تفکر و فرهنگ ایران در یونان بنحو عیان و گسترده رواج داشت (دوشمن، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۱).

بررسی صحیح اصول تفکر فلسفی آناکساگوراس، پیش از هر چیز این نکته مهم را آشکار میکند که اندیشه‌های بنیادی وی، درواقع واکنش در برابر نظام‌های فلسفی پیشین، بویژه عقاید مکتب پارمنیدس است. وی نخست میکوشد به دشواریها و مسائلی که پارمنیدس مطرح کرده بود، پاسخ دهد و سرانجام تا آنجاکه ممکن است، میان نظریات متناقض صلح برقرار نماید. در این رویکرد، آناکساگوراس نظریه پارمنیدس را با پیشبرد گزارشی که در آن هیچ چیز اساسی، معکوس مستقیم دیگری نیست، بهبود میبخشد و رویکرد یا دیدگاهی غیرمتعارف در برابر پارمنیدس و نظریه ثبات و هستی ندارد. عده‌یی استدلال میکنند که برخی از مفاهیم بکار گرفته توسط آناکساگوراس، همچون نور و شب،

۸۵



پورحسن، شاه‌کرم؛ مواجهه آناکساگوراس با پارمنیدس؛ تحلیلی انتقادی بر نظریه تداوم و بسط

آنقدر زودگذر و غیراصیل هستند که نمیتوانند بعنوان پایگاه هستی‌شناختی برای همه اشیا محسوس عمل کنند (Graham, 1999: p. 228).

یکی از دیدگاهها تأکید دارد که رویارویی آناکساگوراس با پارمنیدس را نه بمعنای تقابل، بلکه باید بمثابه کوشش آناکساگوراس در بسط و تفسیر دوباره فلسفه او دانست؛ بدین معنی که نظریه پارمنیدس را با اصرار بر اینکه بسیاری از خلیط اولیه، ماهیت انضمامی و اساسی دارند، بهبود میبخشد. البته باید میان دو نوع تفسیر سنتی و غیرسنتی از این مواجهه تفاوت قائل شد. درحالیکه تفسیر سنتی بر تقابل تأکید داشت، در تفسیر جدید، مهمترین کوشش فلسفی آناکساگوراس، شرح و تکمیل فلسفه پارمنیدس تلقی میشود. در تفسیر غیرسنتی، آناکساگوراس مونیسم پیش‌بینی را میپذیرد و پیروی از پارمنیدس، اصرار میورزد که شکلگیری هر چیز غیراساسی به توزیع، مخلوط و جدایی موناذهای تغییرناپذیر بستگی دارد. روایت غیرسنتی یک امتیاز واضح دارد، اینکه آناکساگوراس را از اتهام تقابل با پارمنیدس و انکار فلسفه او نجات میدهد (Sisko, 2010: p. 436).

آناکساگوراس همانند امپدوکلس، بخشی از نظریه پارمنیدس را - که «وجود» نه بوجود می‌آید و نه از میان می‌رود، بلکه «تغییرناپذیر و ازلی» است - پذیرفته گرچه در استدلال بر «ثبات»، علیه او استدلال کرده است. آناکساگوراس آشکارا میگوید: یونانیان بوجود آمدن و از میان رفتن را درست نمیفهمند، زیرا هیچ چیز بوجود نمی‌آید یا از میان نمی‌رود، بلکه آنچه در کار است، «اختلاط و افتراق» اثباتی است که وجود ندارند - یعنی ازلی و پاینده‌اند. (Marmodoro, 2017).

این تعبیر بیانگر آنست که آناکساگوراس از یونانیان بمنزله «غیر و بیگانه» سخن میگوید. اما نباید سخن او را همانند پارمنیدس و بمعنای انکار تغییر و حرکت تلقی کرد، چون مقصود اصلی او اینست که ماده «فسانناپذیر» است و وجود اجزاء فسادناپذیر مادی که اختلاطشان پدیدآورنده اشیا و افتراقشان موجب نابودی آنهاست، پذیرفته شده است. آناکساگوراس با این نظر امپدوکلس که واحدهای نهایی اجزائی متناظر با چهار عنصر - خاک، هوا، آتش و آب - هستند، موافق نیست. وی تصریح میکند: هر چیزی که اجزاء دارد و اجزاء آن از لحاظ کیف و شکل و وضع، عین کل آن است، نهایی و غیرمشتق است (Shields, 2016: pp. 113-114).

مورخان همه معتقدند مفهوم نوس یا عقل، اولین بار توسط آناکساگوراس طرح گردید، همانگونه که فلسفه نیز با آمدن او به آتن راه یافته و همین مسئله نیز سبب باقی ماندن نام او در تاریخ یونان شده است. محققان بر این باورند که آناکساگوراس از دیدگاه فلسفی- منکر تغییر و تحول بمعنای پدید آمدن از نو در جهان هستی بود (Driscoll, 1992). اصل نخستین فلسفه او اینست که در آغاز جهان، همه چیز در پراکندگی و آشفتگی و بینظمی، و همه چیز در «تکون» و بصورت واحد بود و اشیاء و اعداد همه شکلی واحد داشتند، سپس «عقل» یا «روح»، اشیاء گوناگون را از آن همه چیز ناچیز پدید آورد (Bagnall, 2013: pp. 405-406). این نظریه - که نزد مسلمین به نظریه «کُمون و بُروز» معروف شده است- مبنای جهان‌شناسی آناکساگوراس است.

مواجهه؛ پاسخ به روایت ماهیت واقعیت

افلاطون موضعی دوگانه و شاید تناقض‌آمیز با فلسفه آناکساگوراس دارد. گاهی از زبان سقراط، او را یگانه آموزگار می‌شمارد که برای نخستین بار در سنت یونانی از وجود روح یا عقل در جهان سخن گفته که به کیهان نظم میبخشد؛ اما گاه آناکساگوراس را متهم میکند که به غایت‌شناسی التفاتی نداشته است. شاید بتوان ریشه این موضع دوگانه را در دو سخن عبارت متفاوت سقراط از آناکساگوراس دانست که نخست او را ستایش کرده اما بعد، در همان رساله فایدون، از او ناامید میشود. افلاطون معتقد است فلسفه آناکساگوراس فاقد تبیینی غایت‌شناسانه از جهان است. اما اخیراً تعدادی از محققان تفسیر افلاطون را زیر سؤال برده‌اند. آنها استدلال میکنند که آناکساگوراس طرفدار تبیین غایت‌شناختی است و معتقدند تأکید او بر وجود نقشه از پیش یا وجود نوعی برنامه‌ریزی در کیهان، دلالت بر اعتقاد وی به وجود غایت در جهان دارد (Sisko, 2010: p. 433). پیروان افلاطون بر این باورند که تاکنون استدلالی قانع‌کننده علیه تفسیر افلاطون از نبود نظریه غایت‌مندی در آناکساگوراس ارائه نشده است، اما پژوهش صحیح نشان میدهد که تفسیر افلاطون از غایت‌شناختی او دارای خلل و مشکلاتی است و میتوان از غایت‌مندی در فلسفه آناکساگوراس با ابتناء بر تفسیر درست از نوس یا عقل، دفاع کرد.

۸۷



پرسش مهم در باب مواجهه، معنای سه‌گانه تفسیری، بسط و گسترش ایده و تقابل است. آیا نظام فلسفی آناکساگوراس را باید مقابل فلسفه پارمنیدس دانست یا ادامه، شرح و تفسیر آن؟ محققان در ارزیابی پاسخ آناکساگوراس به پارمنیدس اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند آناکساگوراس در برابر بخشی عمده فلسفه پارمنیدس مقاومت میکند و نظریه خود را در تقابل با پارمنیدس ارائه مینماید، درحالی‌که برخی دیگر بر این باورند که آناکساگوراس اصول پارمنیدس را میپذیرد و روایت خود را بسط میدهد.

تعبیر و پاره‌نوشته‌ها نه حکایت از تقابل صرف دارند و نه استمرار و بسط آن، بلکه عمدتاً بر رویکرد تفسیری و حتی رهیافتی مستقل دلالت دارند. بنظر میرسد آناکساگوراس نظریه خود را در پس‌زمینه فلسفه یونانی و فیلسوفان پیشین پایه‌گذاری کرده، بویژه تصور میشود که او میکوشد به روایت پارمنیدس از ماهیت واقعیت پاسخ دهد. میتوان گفت فلسفه او نوعی در نسبت با فلسفه پارمنیدس شکل میگیرد. شاید بتوان گفت شواهد، عمدتاً بیانگر اینست که آناکساگوراس را بیشتر باید رقیب یا مخالف پارمنیدس در نظر گرفت و نه شاگرد و پیرو او. آناکساگوراس آنچه را که فکر میکند در فلسفه پارمنیدس اشتباه است، تشخیص میدهد و با اجتناب از این اشتباهات، بدنبال ایجاد نظریه‌یی قابل قبولتر درباره جهان فیزیکی است.

پارمنیدس نظام فلسفی خود را در شعری هگزامتر بیان میکند؛ هم سبک او مبهم است و هم ادعاهای وی اغلب غیرواضح و پنهانند. افزون بر آن، اگرچه پارمنیدس نخستین فیلسوف یونانی است که از دیدگاه‌های خود از طریق استدلال قیاسی دفاع میکند، اما استنتاج‌های او صرفاً طرح اولیه یک ایده است نه آنکه کوششی کاملاً اثباتی یا برهانی باشد، بلکه بنظر میرسد عمدتاً شهودی است. با وجود این، باید این حقیقت را بپذیریم که پارمنیدس تأثیری عمیق بر آناکساگوراس گذاشت. بررسی و شرح بنیانهای تفکر پارمنیدس، کمک قابل توجهی به فهم دلایل مواجهه دوگانه یا انتقادی آناکساگوراس میکند. بهمین دلیل، در تبیین صحیح دیدگاه آناکساگوراس در باب نوع مواجهه، بهتر است ابتدا تعبیر، مفاهیم اصلی و شالوده تفکر پارمنیدس را بسنجیم.

دیدگاه متداول اینست که همه فیلسوفان پیشاسقراطی به زبان شعر سخن میگفتند، اما شعر نزد آنها بمعنای امروزی شعر، یعنی تقلیل معنا به آرایه‌های ادبی و زیبایی‌های ساختاری، نبود، بلکه مواجهه فیلسوف با حقیقت بود. بهمین دلیل جنبه هستی‌شناسانه داشت و ابهام

و ایهام در آن ریشه در همین وجه شعری سخن داشت. پاره‌نوشته‌های هراکلیت، فیثاغورس، پارمنیدس و همچنین آناکساگوراس، در ساختاری شعری ارائه شده بود. شعر پارمنیدس به سه بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول، شاعر سفر خود را از دروازه‌های شب و روز و پذیرایی او توسط الهه‌یی را توصیف می‌کند که قول می‌دهد «هم قلب استوار حقیقت متقاعدکننده و هم باورهای فانی را که در آن هیچ اعتماد واقعی وجود ندارد» را به وی منتقل کند (Gallop, 1991: pp. 29-30). در بخش دوم شعر که «راه حقیقت» نامیده می‌شود، الهه به نیمه اول وعده خود عمل مینماید. او استدلال می‌کند که آنچه هست، «ایجادناپذیر و فناپذیر»، «کل... و کامل»، «یک [و] پیوسته»، «تقسیم‌ناپذیر [و] همه به یک اندازه»، و «تحرك‌ناپذیر» و «تعرض‌ناپذیر» است. استدلالهای وی بر انکار و نفی استوار است. بعنوان مثال، او تصریح می‌کند که «آنچه هست» باید «ایجاد نشده باشد»، زیرا اگر ایجاد شده باشد، از آنچه نیست (از نبودن) بوجود می‌آید و آنچه نیست هم ناشناخته است و هم غیرقابل دفاع. در بخش سوم و پایانی شعر که «راه نظر» نام دارد، الهه به بخش دوم وعده خود عمل می‌کند (Sisko, 2010: pp. 434). (پارمنیدس معرفت را به دو سنخ تقسیم کرده است: راه حقیقت که همان شناخت عقلانی است و راه عقیده که شناخت حسی است).

برخی از محققان از جمله جیسون کارتر در مقاله «چگونه ارسطو برداشت آناکساگوراس از عقل را تغییر داد؟» تصریح می‌کنند که افلاطون و ارسطو در مجموع، فهمی صحیح از مفهوم نوس نداشته‌اند و دچار اشتباهاتی در فهم معنای آن از نظر آناکساگوراس شده‌اند؛ گرچه در برخی از تفسیرهای خود، او را نسبت به سایر متفکران یونان، متمایز دانسته و ستایش کرده‌اند. کارتر توضیح می‌دهد که برداشت عموم متفکران و محققان آنست که بنیان اندیشه ارسطو را تفکرات افلاطونی و بازخوانی آن توسط وی شکل می‌دهد و تاکنون التفات چندانی به اهمیت و تأثیر اندیشه‌های پیشاسقراطی، مانند آناکساگوراس بر فلسفه ارسطو نشده، درحالی‌که فلسفه نوس در آناکساگوراس تأثیری بنیادین بر تأملات ارسطو در باب نظام کیهانی، مبدأ جهان، کارکرد و معنای عقل و نقش آن در تکوین موجودات، و نیز نقش ادراکی آن داشته است. کارتر ادعا می‌کند که ارسطو عناصر اصلی اندیشه آناکساگوراس در باب غیرمادی بودن نظام‌شناختی و معنای عقل را در روان‌شناسی (عقل‌شناسی) خود بکار گرفته و از آنها بهره برده است (Carter, 2017: p. 1).

کیهان‌شناسی ایجابی

پارمنیدس نظریه‌ی ارائه می‌کند که بنظر میرسد یک کیهان‌شناسی مثبت است؛ یعنی بر اساس یک دوتایی اصول فیزیکی، نور و شب. این اصول کاملاً متضادند: شب هم متراکم است و هم سنگین، درحالی‌که نور هم هواست و هم شناور (Ibid., pp. 55-59). الهه این نظریه کیهان‌شناختی را هم «فریبکارانه» و هم «قابل قبول» میدانند. علاوه بر این، او ادعا می‌کند که هدفش از ارائه این نظریه اینست که اطمینان حاصل کند «هیچ نظر فانی‌بی هرگز [شاعر] را نخواهد گرفت» (Curd, 1988: pp. 267-268).

تفسیر سنتی پارمنیدس اینست که او یک مونیست عددی است. وی در «راه حقیقت» استدلال می‌کند که در کل واقعیت، فقط یک شیء وجود دارد و این شیء «بوجود نیامده»، «غیرمتحرک» و فاقد هرگونه تفاوت درونی است. این تفسیر بر این فرض استوار است که پارمنیدس بدنبال معرفی هستی‌شناسی مثبت در «راه حقیقت» است. هدف او اینست که مشخص کند چه چیزی واقعاً وجود دارد و پس از بررسی، درمی‌یابد که از آنجاییکه تولید، کثرت، حرکت و تفاوت، نفی مشکل‌ساز را معرفی می‌کنند، آنچه وجود دارد باید یک وحدت واحد، ثابت و تمایزناپذیر باشد. محققان از این شیء پارمنیدی تنها بعنوان «یگانه» تعبیر می‌کنند (Sisko, 2010: p. 434).

برخی از پژوهشگران بر اساس تفسیر سنتی دیدگاه پارمنیدس، معتقدند کیهان‌شناسی او با ابتناء بر دوگانگی حرکت و تغییر، کوششی شاعرانه برای تفسیر بنیادین جهان ظاهری است که کاملاً متفاوت از کیهان‌شناسی معمولی بود (Guthrie, 1965: p. 52). در میان شارحان و محققان در درون رویکرد تفسیر سنتی درباب معنا و خصوصیات وجود واحد و یگانه اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که «امر یگانه» بینهایت گسترده است، درحالی‌که عده‌ی دیگر بر این باورند که امری متناهی و محدود است (Sedley, 1999: p. 117). بعلاوه، برخی اعتقاد دارند که تنها «وجود» میتواند حکایت از امر یگانه کرده و محمول آن واقع شود، درحالی‌که بعقیده بعضی دیگر، وجود در تمامی هستیهاست و بر همه اشیا صدق می‌کند؛ یعنی امر یگانه حتی متقابلات را نیز دربرگرفته و محمولات او هستند. بهمین دلیل، یگانه سرد، گرم، مرطوب، خشک، خاک، آب، هوا و ... است (Curd, 1988: p. 242; Furth, 1974: pp. 267-268).

درمقابل تفسیر مرسوم و سنتی، تفسیری غیر کلاسیک از اندیشه پارمنیدس وجود دارد که بر اساس آن، او یک مونیست پیشگوست (Curd, 1988: pp. 64-97)؛ یعنی پارمنیدس اساساً هستی‌شناسی ایجابی بدست نداده بلکه بدنبال تبیین الزامات فرانظری برای وجود احتمالی هر شیء بنیادی است. ایده اصلی پارمنیدس این بود که هر شیئی، ثابت و غیرتکوینی بوده و از حیث ذات نمیتواند واجد غیریت باشد. بهمین دلیل، هر شیء باید بگونه‌یی باشد که فقط یک محمول داشته باشد؛ محمولی که ماهیت تغییرناپذیر آن را توصیف میکند (Ibid., pp. 75-83). بنا بر این تفسیر، ممکن است تعدادی از انواع موناَد وجود داشته باشد و ممکن است از هر نوع، تعدادی نشانه وجود داشته باشد. اما این امر تنها زمانی ممکن است که از هر نوع، ذاتی وجود داشته باشد که ثابت و تغییرناپذیر و خالص باشد (Sisko, 2010: p. 434).

در رویکرد و تفسیر جدید، توضیح داده میشود که پارمنیدس در استدلال علیه «حرکت» و دفاع از «ثبات»، اصل حرکت را نفی نمیکند، بلکه آشکارا تنها امکان تغییر در طبیعت را رد میکند. او بر این باور است که مصداقی از یک نوع نمیتواند نوعی دیگر تبدیل شود؛ مثلاً آب نمیتواند به زمین تبدیل شود (Curd, 1988: pp. 84-86). بر همین اساس، مدافعان تفسیر جدید فرض میکنند که پارمنیدس امکان حرکت و بازاریابی را در میان کثرت موناَد‌های پیش‌بینی پذیرفته است (Sisko, 2010: p. 434). این رویکرد بیان میکند که ایده آناکساگوراس یک پیشرفت بود، چون کیهانشناسی مبتنی بر دوگانگی، حرکت و تغییر، نشان‌دهنده پیشرفتی ظریف نسبت به کیهان‌شناسیهای قبلی است. بیتریدید تفسیر دوگانه‌گرایی نور و شب، میتواند نقدی امیدوارکننده به مونیسم مادی در تفسیر جهان باشد که سبب تکوین کثرت‌گرایی در فهم دیدگاه کیهان‌شناسی گردید (Curd, 1988: pp. 104-110).

بیشک لازمه هر تبیینی از پاسخ آناکساگوراس به پارمنیدس، مبتنی بر این رویکرد است که باید پارمنیدس را یک مونیست عددی یا یک مونیست پیش‌بینی لحاظ نماید و آناکساگوراس را در برابر منظر مونیسم قرار دهد. علاوه بر آن، باید بتواند به این پرسش پاسخ دهد که آیا آناکساگوراس بطور کامل، فلسفه پارمنیدس را درک کرده و آن را پذیرفته است یا خیر. عبارت دیگر، آیا آناکساگوراس درصدد بود استدلالهای متفاوت و متقابلی را

طرح نماید یا کوشید تنها تفسیری نو از فلسفه پارمنیدس بدست داده و آن را بسط دهد؛ درحالیکه بخشهایی از نظریه‌اش با ادعاهای مطرح شده توسط پارمنیدس در تضاد است.

در برابر مونیسم

بر اساس مطالبی که بیان شد میتوان گفت، دو تفسیر کلاسیک و جدید از مواجهه آناکساگوراس با پارمنیدس وجود دارد. طبق برداشت کلاسیک، پارمنیدس یک مونیست عددی است و آناکساگوراس نیز بدرستی او را یک مونیست عددی میدانند. افزون بر این، آناکساگوراس با طرح تکثر و حرکت، میکوشد جهان ظاهر را از چنگال مونیسم تحقیرآمیز پارمنیدس نجات دهد. بنا بر این دیدگاه، آناکساگوراس هیچ نقد مستقیمی بر استدلالهای پارمنیدس برای مونیسم عددی ارائه نمیکند و در مقابل، تنها بر ایده کثرت‌گرایی در پس‌زمینه نظریه پارمنیدس تأکید دارد (Sisko, 2010: p. 935). بر اساس چنین تفسیری، آناکساگوراس رقیب فلسفی پارمنیدس است. اما در این تفسیر یک مشکل پنهان و مرموز وجود دارد که سبب ارائه تصویری نسبتاً نامطلوب از آناکساگوراس میگردد. بیان دیگر، این روایت تفسیر آناکساگوراس را در برابر پارمنیدس، تنها به یک پرسش‌کننده تقلیل میدهد (Graham, 1999: p. 167).

آناکساگوراس برخی اصول پارمنیدسی مانند غیرممکن بودن زایش و پیدایش و انحلال و تباهی را میپذیرد، اما در برخی اصول و دیدگاهها با آراء پارمنیدسی توافق ندارد. با وجود این، آناکساگوراس هرگز توضیح نمیدهد که چرا با پارمنیدس مخالفت میورزد یا چرا فکر میکند پارمنیدس اشتباه کرده است. این فهم متفاوت در موضوع حرکت آشکار است. پارمنیدس بر مبنای دیدگاه مشهور، مدعی است وقوع حرکت غیرممکن است و این استدلال را مطرح میکند که حرکت مستلزم ظهور فضای خالی یا وجود امری باطل است و به یک روزنه نیاز دارد که ممکن است یک شیء در آن جابجا شود. با این حال، وی معتقد است با توجه به امتناع نیستی یا نفی، وجود فضای خالی ممکن نیست؛ چون باطل، سبب شکل گرفتن یک «نیست» میشود و آنچه «نیست»، هم ناشناخته است و هم نامدل و غیرقابل توجیه. فهم مشهور تأکید دارد که آناکساگوراس هیچ پاسخ مستقیمی به این دیدگاه پارمنیدس نمیدهد و تنها ایده «حرکت» را مطرح مینماید. بعلاوه، او به کثرت و تفاوت اشاره میکند، بدون اینکه با استدلالهای پارمنیدس برای وجود یگانه و غیرمتمايز مقابله کند.

طبق این تفسیر، آناکساگوراس نمیتواند توضیح دهد که چرا برخی از اصول پارمنیدسی را کنار میگذارد، اگرچه میکوشد در موضعی که مخالف اوست، به طرح پرسش روی آورد (Sisko, 2010: p. 435).

شالوده تفسیر کلاسیک از مواجهه و مخالفتها یا موافقتهای آناکساگوراس با فلسفه پارمنیدس بر این منظر بنا شده که آناکساگوراس فیلسوفی تجربی است، بهمین دلیل فلسفه متافیزیکی انتزاعیتر پارمنیدس را با رویکرد فکری خود سازگار نمیداند. آناکساگوراس بصراحت، حرکت و تفاوت را در جهان مشاهده میکند و از اینرو نه الزامی برای استدلال وجود آنها احساس میکند و نه خود را موظف به تبعیت از اصل ثبات پارمنیدس میداند (Schofield, 1980: p. 82). بنابراین، اساس پارادایم فلسفی مدرن، که یک نظریه پرداز را ملزم میسازد به پیشینیان خود پاسخ دهد، را نباید بر تفکر آناکساگوراس تحمیل کرد، زیرا اساساً او خود را موظف به آوردن استدلال برای مخالفتها نمیداند (Mourelatos, 1987: pp. 127-130).

آیا میتوان ادعا کرد که آناکساگوراس فرض میکرد خوانندگانش آشکارا توانایی تشخیص اشتباهات پارمنیدس را دارند؟ اگر این فرض درست باشد، در آنصورت باید به او حق داد که نیازی نبیند که علیه پارمنیدس، استدلالی جداگانه بپردازد. اما مشکل اینست که گرچه این دیدگاه در فهم کلاسیک دارای اعتبار بوده اما بسیاری از متفکران معاصر همچنان از این نوع فهم و روایت ابراز نارضایتی میکنند. طبق روایت غیرسنتی، پارمنیدس یک مونیست پیشینی کننده است و آناکساگوراس بدرستی او را یک مونیست پیشینی دانسته است (Sisko, 2010: p. 435).

برغم تبیین فوق، باید پذیرفت که آناکساگوراس اصل بنیادین پارمنیدس را قبول میکند که هر «چیز اساسی یا اصلها» دارای ماهیت تغییرناپذیر است و همچنین بیپروی از پارمنیدس، وجود کثرتی از چیزهای اساسی را مطرح میسازد. افزون بر آن، بر اساس این روایت، آناکساگوراس گرچه کیهان شناسی پارمنیدسی را تلاشی معتبر میشمرد، اما معتقد است برای توضیح تغییر در جهان طبیعی با معضلی اساسی مواجه است (Ibid., p. 436). آناکساگوراس بر این باور است که دو مفهوم نور و شب برای توضیح جهان شناختی نارسا و مبهم بوده و به اندازه کافی مستقل نیستند تا بمثابة مواد اساسی عمل کنند، با توجه به اینکه

هر یک بر اساس دیگری تعریف شده است (Curd, 1988: pp. 107-109). علاوه بر این، نور و شب معانی غیر اصلی و زودگذر بوده و دارای ذات نیستند تا بتوانند بعنوان شاخصی هستی‌شناسانه برای همهٔ اشیاء محسوس عمل نمایند (Graham, 1999: p. 228).

بر اساس تفسیر و رویکرد متأخر، فلسفهٔ آناکساگوراس علیه فلسفهٔ پارمنیدس نیست، بلکه نوعی شرح و گسترش متفاوت اندیشهٔ پارمنیدس است نه مخالفت با او. گرچه آناکساگوراس در برخی مفاهیم و رویکردها در برابر تفکرات پارمنیدس موضع گرفته، اما معانی اصلی و بنیادین او را پذیرفته و تفسیری سازگار یا متفاوت از آن بدست داده است (Ibid., p. 194). با این حال، برخی معتقدند چنین فهمی از مواجههٔ آناکساگوراس، خوش‌بینانه و حتی ساده‌انگارانه است، زیرا آناکساگوراس مونیسم را نپذیرفته و متعلق به دیدگاه تکثرگرایی است. پارمنیدس تأکید دارد که هر نشانه از هر نوع، باید نمونه‌یی خالص از آن نوع باشد. برای مثال، آتش و آب را در نظر بگیرید. پارمنیدس نیز اصرار می‌ورزد که هیچ موند آتشی حاوی آب و هیچ موند آبی حاوی آتش نیست، یعنی هیچکدام توسط دیگری ساخته نمی‌شوند یا امتزاجی نمی‌یابند. اما آناکساگوراس معتقد است انواع فیزیکی و نشانه‌های بسیاری از هر نوع وجود دارد. با وجود این، پافشاری میکند که هیچ نشانه‌یی صرفاً آن چیزی نیست که هست. او ادعا میکند که هر نشانه‌یی از هر نوع، باید دارای بخشهایی از هر نوعی دیگر باشد. در مثال آب و آتش، آناکساگوراس تأکید دارد که هر نشانه‌یی از آتش، حاوی آب است و هر نشانه‌یی از آب، حاوی آتش است و هر یک بنحوی توسط دیگری لکه‌دار شده است. بنابراین، اگرچه پارمنیدس معتقد است فقط ماده ناب و خالص وجود دارد، آناکساگوراس بر این باور است که ماده‌یی خالص وجود ندارد (Sisko, 2010: p. 436).

از اینرو، بنظر میرسد رویکرد آناکساگوراس به انواع و نشانه‌ها، بطور مستقیم در تضاد با مونیسم پیش‌بینی است و بهمین دلیل، بعید است روایت غیرستنی گزارشی دقیق از پاسخ آناکساگوراس به پارمنیدس ارائه دهد (Curd, 2007: pp. 192-205). مطالعهٔ تطبیقی میان آراء دو فیلسوف نشان میدهد که رویکرد متداول و کلاسیک در ارزیابی تفاوت‌های دیدگاه پارمنیدسی و آناکساگوراسی منطقیتر بنظر رسیده و تفسیر جدید از تداوم یا گسست آناکساگوراس، با معضلاتی روبروست.

شاید بتوان راه سومی که برخی از محققان اخیراً در پیش گرفته‌اند را معقولتر دانست؛ بدین معنی که بپذیریم بین نظام آناکساگوراس و فلسفه پارمنیدس نسبت به آنچه معمولاً توسط حامیان روایت سنتی تصور میشود، درجه خویشاوندی بیشتری وجود دارد. برای مثال، آنها معتقدند منطق آناکساگوراس برای ادعای اینکه جهان بینهایت گسترده است و هر نشانه فیزیکی‌یی حاوی بخشهایی از هر نوع چیز اساسی است، ریشه در دیدگاه پارمنیدس دارد که قائل به وجود یک هستی بینهایت گسترده و جامع بود. بر اساس چنین تفسیری، آناکساگوراس بر این باور است که از نظر پارمنیدس، هر مکان فیزیکی‌یی در یکی سرد و گرم، مرطوب و خشک، هوا، خاک، آب، گوشت و مو (و...) است؛ و با پذیرش این بخش از نظریه پارمنیدس، خود آناکساگوراس ادعا میکند که هر مکان فیزیکی‌یی در جهان (در سطحی فرعی) سرد و گرم، مرطوب و خشک، هوا، زمین، آب، گوشت و مو (و...) است (Sisko, 2010: p. 436).

بنابراین، محققان برجسته معتقدند جهان آناکساگوراس، بنوعی جانشین جهان پارمنیدس است (Idem., 2003). بهمین دلیل، مخالفت‌های آناکساگوراس بهیچ وجه متوجه اصلهای بنیادین پارمنیدس نیست، بلکه او میکوشد برخی از معضلات فلسفه پارمنیدس را شرح داده و اصلاح نماید. در این رویکرد، آناکساگوراس بطور مستقیم به پارمنیدس حمله نمیکند و تنها ایرادهای فرعی و مشکلات قابل حل را گوشزد کرده و جایگزینی ارائه میدهد. بعنوان مثال، در موضوع ثبات و حرکت، یا مخالفت دفاع از وجود حرکت، آناکساگوراس حرکت را مطرح کرده و از آن دفاع نموده، حتی اگر پارمنیدس آن را انکار کرده باشد. تفسیر دقیقتر به این نکته اشاره دارد که مسئله اصلی، دفاع یا مخالفت با حرکت نیست بلکه استدلال پارمنیدس علیه حرکت بر این فرض استوار است که حرکت به فضای خالی یا باطل نیاز دارد، درحالیکه آناکساگوراس از موضوع خلاً دوری کرده و حرکت چرخه‌یی را در یک پلنوم بدون خلاً مطرح میکند. از نظر آناکساگوراس حرکت بدون خلاً ممکن است. بهمین دلیل، او از یک امکان مفهومی استفاده میکند که پارمنیدس به آن توجهی نداشته یا از آن غفلت ورزیده است (Idem., 2010: p. 437). از اینرو میتوان گفت او برهان پارمنیدس را دور میزند و نقدی غیرمستقیم از آن ارائه میکند (Idem., 2003: pp. 105-106). بر همین اساس نمیتوان ادعا کرد که میان اندیشه دو فیلسوف، همانندی یا ناهمانندی کامل برقرار است؛

بنظر میرسد باید پذیرفت که آناکساگوراس رقیب فلسفی پارمنیدس است، نه پیرو یا ادامه دهنده فلسفه او (Idem., 2010: p. 437).

ارزیابی تفسیر نقادانه افلاطون از آناکساگوراس

افلاطون موضعی دوگانه و شاید متناقض در برابر فلسفه آناکساگوراس دارد؛ گاهی از زبان سقراط، او را یگانه آموزگاری معرفی میکند که برای نخستین بار در سنت یونانی از وجود روح یا عقل در جهان سخن گفته که به کیهان نظم میبخشد، گاهی نیز او را متهم میکند که به غایت‌شناسی توجه نکرده است. شاید بتوان ریشه این موضع را در دو سنخ عبارت مختلف سقراط در رساله فایدون دانست که ابتدا آناکساگوراس را ستایش کرده اما اندکی بعد در همان رساله، از او اظهار ناامیدی کرده است. افلاطون بر این باور است که فلسفه آناکساگوراس فاقد تبیینی غایت‌شناسانه از جهان است. اما اخیراً تعدادی از محققان تفسیر افلاطون را زیر سؤال برده‌اند. آنها استدلال می‌آورند که آناکساگوراس طرفدار تبیین غایت‌شناختی است و معتقدند تأکید او بر وجود نقشه از پیش یا وجود نوعی برنامه‌ریزی در کیهان، دلالت بر اعتقاد او به وجود غایت در جهان دارد (Ibid., p. 433). طرفداران افلاطون بر این باورند که تاکنون استدلال قانع‌کننده‌یی علیه تفسیر افلاطون از فقدان نظریه غایت‌مندی در آناکساگوراس ارائه نشده، اما ما نشان خواهیم داد که تفسیر افلاطون از غایت‌شناختی او دارای خلل و مشکلاتی است و میتوان از غایت‌مندی در فلسفه آناکساگوراس با ابتناء بر تفسیر درست از نوس یا عقل دفاع کرد.

برغم انتقادات افلاطون، آناکساگوراس نظریه‌یی غنی و ساختاریافته ریاضی از جهان فیزیکی ارائه میدهد. او ادعا میکند که مواد اولیه مادی جهان (مانند هوا، زمین، آب، گوشت و مو) همیشه وجود داشته‌اند و نمیتوانند وجود نداشته باشند. مواد ابدی دستخوش توزیع در مکان و فضا، اختلاط و جدایی میشوند و تغییرات موضعی باعث تشکیل، و در نتیجه انحلال چیزهای غیراساسی (مانند گیاهان، حیوانات، انسانها و مصنوعات) میگردد. آناکساگوراس نیز ادعا میکند که بطور نامحدود، بسیاری از چیزهای اساسی وجود دارند و هم اینکه کوچکترین نشانه یا جزء از چیزهای اساسی وجود ندارد. بگفته او، ماده هم بطور ریشه‌یی متنوع است و هم بینهایت قابل تقسیم. او مدعی است که بهیچ روی، نشانه چیزهای اساسی،

صرفاً آن چیزی نیست که هست. در مقابل، هر چیزی شامل بخشهایی از هر نوع چیز است. علاوه بر این، اذعان میکند که هر نشانه داده شده از نوعی خاص در سطح پدیداری است، زیرا حاوی سهمی غالب از موارد از نوع خود در سطح زیرپدیداری است. بنابراین، از نظر آناکساگوراس، اگرچه یک شمش طلا حاوی بخشهایی از هر نوع چیز (اعم از طلا، هوا، گوشت، مو و...) است، اما طلاست، زیرا دارای سهمی بیشتر از طلا نسبت به هر چیز دیگر است (Ibid., p. 432).

بعقیده ارسطو، آناکساگوراس ادعا میکند: تا هنگامیکه هیچ چیز جدا نشده بود، آشکار است که درباره آن جوهر نیز نمیتوان چیزی گفت و مثلاً نمیتوان گفت که آن جوهر، سفید است یا سیاه؟ در غیر اینصورت، باید یکی از این کیفیات را واجد میشد و لازمهاش آن بود که هیچیک از کیفیات همانند آن را نمیداشت، زیرا نه کیفیتی میداشت و نه کمیت یا هویت و نه چئی را. چنین چیزی ممکن نمیبود، چون همه چیزها درهم آمیخته بودند. ارسطو بدرستی میگوید: آناکساگوراس گفته بود که همه چیزها بهم آمیخته بودند جز عقل، و تنها عقل نآمیخته و خالص و ناب بود. ارسطو در پایان نتیجه میگیرد که اصلها نزد آناکساگوراس مانند نوس، واحد و بسیط هستند و دیگری (غیر اصل) نامتعیین بوده که پیش از تعین وجود دارد و در صورت شریک است. اما این سخن، نه درست است و نه واضح و دقیق (ارسطو، ۱۳۸۹: ۳۱).

آناکساگوراس اشیاء را به دو سنخ اصلها و غیراصل تقسیم کرده است. هر بخش فضایی یک نشانه از نوع خود نشانه است. بنابراین، برای آناکساگوراس، اگرچه یک شمش طلا، طلاست، اما یک شمش صدم، یک شمش ده هزارم، یک میلیونم و ... نیز طلاست؛ تا بینهایت. درنهایت، آناکساگوراس معتقد است جهان که بینهایت گسترش یافته است، در حالت اولیه اش، یک پلنوم ساکن بطور مساوی ترکیب شده بود؛ یعنی آمیخته یا ملغمه‌یی بیحرکت، کاملاً مخلوط. از دیدگاه آناکساگوراس، تغییر در جهان با تحریک ذهن یا «عقل» آغاز شد و موجودات بواسطه عقل پدیدار گشتند. در یک منطقه کوچک از پلنوم اصلی، نوس باعث چرخش (یا گرداب) شد. در نتیجه، چرخش به مناطق بزرگتر گسترش یافت و بدون محدودیت به گسترش خود ادامه میدهد. چرخش باعث مخلوط شدن و جدایی و باعث تشکیل و انحلال مواد غیراساسی میشود (Ibid., pp. 432-433).

۹۷



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دیدگاه آناکساگوراس در باب «نوس» بشدت تحت تأثیر اندیشه‌های شرقی و ایرانی است و برگرفته از ایده یا امشاسپند «آشه» است. نخستین بار در دوره معاصر، اشلگل، تحت تأثیر ویندیشمن، به اهمیت و والایی شرق و میراث حکیمان توجه نشان داده و معتقد بود حکمت شرقی بمراتب در رتبه‌یی بالاتر و ژرفتری از سنت یونانی قرار داشت. پس از آن و در دوره کنونی، ماکس مولر، دارمستر، رودلف اوتو و هانری کرین کوشیدند اهمیت و جایگاه سنت حکمی شرقیان را نسبت با جریان یونانی نشان دهند. سخن شکوهمند و البته ناآشنای فارابی نیز در رساله آغاز ظهور فلسفه که حکمت حقیقی را میراثی شرقی-ایرانی دانسته و بر این باور بود که اندیشه و حکمت پارسی از طریق حوزه کلدانی-عیلامی به غرب و یونان راه یافته است، بطور کلی در همه و آشوب یا هیاهوی قوم‌مداری محققان و متفکران غربی که بنادرست تنها یونان را خاستگاه فلسفه تصور میکردند، گم شد. پژوهش دقیق در اندیشه آناکساگوراس میتواند حقیقت را عیان سازد و نسبت و تأثیر نیرومند شرق، اعم از هند، ایران، بین‌النهرین و مصر را بر حوزه یونان نشان دهد. آناکساگوراس طریقی جدید با الهام از شرق عرضه کرد؛ بنحویکه سقراط در فایدون اذعان میکند که چنین بینشی برای نخستین بار در یونان ظهور کرد. وقتی خوانش ارسطو از سنت یونانی را بررسی میکنیم، به سقراط حق میدهیم که مفهوم روح یا عقل متعلق به حوزه یونان نبود و از شرق یا ایران به یونان راه یافت. ارسطو بصراحت میگوید: در میان یونانیان که همه تنها به طبیعت و جهان ماده توجه کردند، آناکساگوراس مردی هشیار بود که به نوس و دانشی الهی التفات یافت. دانشی که به امور الهی میپردازد، ارجمندترین است.

پرسش مهم در این مقاله، رویارویی آناکساگوراس و پارمنیدس است که میتوان آن را از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داد. دیدگاههای محققان در این باب چندان صریح نبوده و بر ابهامات دو ایده تداوم یا تقابل افزوده است. آیا باید اندیشه نوس در آناکساگوراس را صرفاً تفسیر و بسط و گسترش دیدگاه پارمنیدس شمرد یا میتوان تفسیری متفاوت بدست داد. برخی از محققان که در مقاله دیدگاه آنان را شرح دادیم، تأکید میکنند که برخلاف فهم غالب، آناکساگوراس در برابر بخشی عمده از فلسفه پارمنیدس دیدگاهی مستقل در پیش گرفته و دست کم بمخالفت پرداخته است. البته نشان دادیم که تعابیر و گفتارهای موجود از

آناکساگوراس را نباید ضرورتاً بمعنای تقابل و انکار و تنها بمعنای استمرار و بسط تفسیر کرد. گرچه فلسفه او بنوعی در پیوند با فلسفه پارمنیدس شکل گرفت، اما تنها با بازخوانی مستقل اندیشه‌های آناکساگوراس میتوان نسبت او با اندیشه پارمنیدس را بخوبی بازخوانی و فهم نمود.

منابع

ابن ابی‌اصیبه، احمد بن قاسم (۱۹۶۵م) عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ج ۲، تحقیق الدكتور نزار رضا، بیروت: مکتبة الحیاة.
ارسطو (۱۳۸۹) متافیزیکه ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: حکمت.
پورحسن، قاسم (۱۴۰۰) ابن سینا و خرد ایرانی، تهران: صراط.
----- (۱۴۰۳) خوانشی نو از فلسفه فارابی، تهران: نقد فرهنگ.
دوشن گیمن، ژاک (۱۳۸۵) اورمزد و اهریمن: ماجرای دوگانه باوری در عهد باستان، ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه روز.

- Bagnall, R. S. et al. (eds.). (2013). *The encyclopedia of ancient history*, Blackwell.
- Carter, J. W. (2017). How Aristotle changes Anaxagoras's mind. *Aperion*, vol. 52, no. 1, pp. 1-28.
- Chroust, A. H. (1980). Zoroastrian teachings influence on Plato, Aristotle, and Greek philosophy in general. *New Scholasticism*, no. 54, pp. 342-357.
- Curd, P. (1988). *The Legacy of Parmenides: Eleatic monism and later Presocratic thought*. Princeton: Princeton University Press.
- (2007). *Anaxagoras of Clazomenae: Fragments and Testimonia*. Toronto: University of Toronto Press.
- (2011). *A Presocratic reader: selected fragments and testimonia*. Indianapolis: Hackett Publishing.
- Driscoll, J. (1992). The Anaxagorean assumption in Aristotle's account of Mind. *Essay in Greek philosophy: Aristotle's ontology*, ed. by A. Preus & J. Anton, pp. 273-292. New York: State University of New York Press.
- Furth, M. (1974). Elements of Eleatic ontology. in A. P. D. Mourelatos (ed.). *The Presocratics: a collection of critical essays*, pp. 241-270. Princeton: Princeton University Press.
- Gallop, D. (1991). *Parmenides of Elea: fragments; a text and translation with an introduction*. Toronto: University of Toronto Press.



- Graham, D. (1999). Empedocles and Anaxagoras: responses to Parmenides. in A. A. Long (ed.), *The Cambridge Companion to Early Greek Philosophy*, pp. 159-180. Cambridge: Cambridge University Press.
- Guthrie, W. K. C. (1965). *The Presocratic tradition from Parmenides to Democritus: a history of Greek philosophy*. vol. 2. Cambridge: Cambridge University Press.
- Laertius, D. (1925). Socrates with Predecessores and followers: Anaxagoras. *Lives of Eminent Philosophers*, vol. 1:2. trans. by R. D. Hicks. Loeb Classical Library.
- Marmodoro, A. (2017). *Everything in everything: Anaxagoras's metaphysic*. Oxford: Oxford University Press.
- Mourelatos, A. P. D. (1987). Quality, structure, and emergence in later Pre-Socratic Philosophy. in J. Cleary (ed.). *Proceedings of the Boston area colloquium in ancient philosophy*, pp. 127-194. 2, Lanham, MD: University Press of America.
- Roisman, H. M. (ed.). (2014). *The encyclopedia of Greek tragedy*. John Wiley & Sons Ltd.
- Schofield, M. (1980). *An essay on Anaxagoras*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sedley, D. (1999). Parmenides and Melissus. in A. A. Long (ed.). *The Cambridge Companion to Early Greek Philosophy*, pp. 113-133. Cambridge: Cambridge University Press.
- Shields, C. (2016). *Aristotle: De Anima*. trans. with an introduction & commentary, Oxford: Clarendon Press.
- Sisko, J. E. (2003). Anaxagoras, Parmenidean cosmology: worlds within worlds within the one. *Apeiron*, vol. 36, pp. 100-101.
- (2010). Anaxagoras betwixt Parmenides and Plato. *Philosophy compass*, vol. 5, no. 6, pp. 432-442.
- Taran, L. (1975). *Academic: Plato, Philip of Opus and Pseude-Platonic Epinomis*. Philadelphia Publishers.